

بررسی و تحلیل مناسبات صفویه و اوزبکان در عصر شاه صفی (۱۰۵۲-۱۰۳۸ق.)

جهانبخش ثواقب^۱

سمیرا قلاوند^۲

چکیده

با تشکیل دولت صفویه در آغاز سده دهم هجری (۹۰۷ق./۱۵۰۲م.) مناسبات جدیدی میان ایران با همسایگان خود در شرق و غرب کشور نظیر عثمانیان، اوزبکان و گورکانیان هند رقم زده شد که وجه غالب آن، درگیری‌های نظامی و کشمکش و ستیزه بود. در این میان، روابط صفویان با اوزبکان از همان آغاز رابطه‌ای نظامی پر از تنش و ستیزه‌جویی بود و جنگ‌هایی را بین طرفین شکل داد. دامنه منازعات و درگیری‌های دو دولت که با جنگ سرنوشت‌ساز مرو میان محمدخان (شییک‌خان) اوزبک و شاه اسماعیل صفوی آغاز شد (۹۱۶ق.)، در دوره‌های بعدی نیز ادامه یافت. این درگیری‌ها بیشتر بر سر ولایت خراسان بود که اوزبکان قصد تصرفش را داشتند و صفویان برای حفظ آن و تثبیت مرزهای شرقی، بارها به مقابله آنان شتافتند. در حاکمیت شاه صفی نیز مرزداران و سرداران اوزبک بارها خراسان را مورد تاخت و تاز قرار دادند. وی با تغییر سیاست مدارا و نرمش اولیه خود، در برابر اوزبکان موضع شدیدتری گرفت و سرداران او سرانجام توانستند اوزبکان را شکست داده و آنان را به برقراری مصالحه و رابطه‌ای مسالمت‌آمیز وادار کنند. در مقاله حاضر، زمینه‌ها و عوامل کشمکش و ستیزه‌های دیرینه صفویان و اوزبکان، منازعات این دو همسایه در دوره زمامداری شاه صفی به ویژه بر سر ایالت خراسان، عوامل درگیری‌ها و شرح تهاجمات مکرر اوزبکان و روند رابطه این دو قدرت با یکدیگر بررسی می‌شود. یافته این پژوهش نشان می‌دهد که علاوه بر تفاوت دیدگاه‌های مذهبی و پیشینه دشمنی و نزاع دیرینه دو دولت، ایالت خراسان به سبب موقعیت راهبردی در شرق ایران، عامل عمده‌ای در شکل‌گیری درگیری‌های مکرر بین صفویه و اوزبکان در عهد شاه صفی بوده است.

• واژگان کلیدی:

صفویه، اوزبکان، شاه صفی، مناسبات

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۲/۲/۲

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۲/۳/۵

Email: Jahan_savagheb@yahoo.com

^۱ دانشیار تاریخ دانشگاه لرستان

Email: Samiira.ghalavand@gmail.com

^۲ کارشناس ارشد تاریخ ایران اسلامی دانشگاه لرستان

مقدمه

دولت صفویه از همان اوان تأسیس (۹۰۷ ق.) با همسایگان خود در شرق و غرب کشور مناسباتی برقرار کرد که وجه غالب آن، درگیری‌های نظامی و اختلاف و ستیزه بود. عثمانیان، اوزبکان و گورکانیان هندوستان - که دو دولت اخیر تقریباً همزمان با صفویه شکل گرفتند - قدرت‌هایی هستند که در خلال دو سده به صورت‌های گوناگون، دولت صفویه با آن‌ها مواجه بوده است. در میان این دولت‌ها، تنش میان صفویه با اوزبکان و عثمانیان شدیدتر بود و این ستیزه‌ها جنگ‌هایی را بین طرفین شکل داد. اختلافات مذهبی صفویه با این همسایگان (اختلاف تشیع و تسنن) و توسعه‌طلبی سیاسی هر کدام از این دولت‌ها که قصد گسترش قلمروی خود را به زیان دیگری داشت و عوامل متعدد دیگر، زمینه اختلافاتی را بین آنها فراهم آورد که سال‌ها آنها را به یکدیگر مشغول ساخت.

درگیری‌های اوزبکان با صفویان نیز که از همان آغاز با رویارویی دو حریف قدرتمند؛ محمدخان شیبانی (شیبک خان) با شاه اسماعیل یکم صفوی پدید آمد و در دوره‌های بعدی - به ویژه نبرد جام در زمان شاه طهماسب و نبرد رباط پریان در عهد شاه عباس - ادامه یافت، بیشتر بر سر ولایت خراسان بود که از نظر سوق‌الجیشی و اقتصادی با اهمیت بود و اوزبکان قصد تصرف آن را داشتند و صفویان برای حفظ آن و تثبیت مرزهای شرقی بارها به مقابله این همسایه مهاجم رفتند. اتحاد عثمانی و اوزبکان که عامل وحدت مذهبی در آن نقشی مهم داشت، کار مبارزه صفویان را با این قدرت‌ها دشوار می‌کرد، اما نسبت به عثمانی که از نظر بنیه نظامی و سلاح‌های آتشین بر صفویه غلبه داشت، اوزبکان چنان قدرت شکست‌ناپذیری برای صفویه نبودند.

در حاکمیت شاه صفی، دولت ایران در ادامه مناسبات خود با همسایگان، با هر سه دولت مسأله پیدا کرد. شاه صفی به دلیل آن که سعی داشت از وارد شدن در عملیات نظامی گسترده پرهیز نماید، در ابتدا سیاستی آرام را در قبال همسایگان پیش گرفت. اما این سیاست موجب دلیری برخی از مرزداران و سرداران این همسایگان، به ویژه اوزبکان و عثمانیان گشت. در نتیجه در عهد او، آثار عدم امنیت مرزی در مرزهای کشور و ضعف‌های پیاپی نظامی آشکار شد. اوزبکان با استفاده از فرصت تغییر سلطنت در ایران (مرگ شاه عباس و آغاز سلطنت شاه

صفی)، در سال ۱۰۳۸ ق. خراسان را مورد تاخت و تاز قرار دادند و بارها دست به تهاجم و قتل و غارت زدند. شاه صفی ناگزیر با تغییر سیاست مدارا و نرمش خود، در برابر اوزبکان موضع شدیدتری گرفت و با مقابله سرداران او و جلوگیری از نفوذ آنها به داخل قلمرو صفوی، سرانجام توانست اوزبکان را به پذیرش مصالحه و برقراری رابطه‌ای مسالمت‌آمیز وادار کند.

پژوهش حاضر، کوششی است برای بررسی مناسبات سیاسی و نظامی شاه صفی با اوزبکان که ضمن اشاره به علل و موجبات درگیری‌ها، سیاست شاه صفی در این ارتباط تبیین می‌شود. اساس این پژوهش بر طرح پرسش‌های زیر قرار دارد:

۱. عامل اصلی در صورت‌بندی مناسبات دو دولت صفویه و اوزبکان در دوره حاکمیت شاه صفی چه بوده است و چرا؟

۲. سیاست دو دولت صفویه و اوزبکان در عصر شاه صفی در مورد ایالت خراسان بر چه اساسی بوده است؟

۳. معاهده صلح زهاب بین ایران و عثمانی در دوره شاه صفی بر روابط صفویه و اوزبکان چه تأثیری داشت؟

فرضیه‌های پیشنهادی که بتوان بر مبنای آنها روند پژوهش را ادامه داد و پاسخ‌های مناسبی برای این پرسش‌ها ارائه کرد، از این قرار است:

۱. ایالت خراسان به سبب موقعیت راهبردی در شرق ایران، عامل تأثیرگذاری در صورت‌بندی رابطه صفویه با اوزبکان در این دوره بوده است.

۲. سیاست هر دو دولت صفویه و اوزبکان در مورد خراسان، اقدامات نظامی برای قرار دادن این ایالت در حوزه حاکمیتی خود بود.

۳. معاهده صلح زهاب (۱۰۴۹ ق.) بین صفویه و عثمانی، بر اتخاذ سیاست همگرایی میان صفویه و اوزبکان تأثیر مثبت داشت.

بررسی و شناخت عوامل هم‌گرایی و یا ستیزه و خصومت (واگرایی) میان دولت‌های همسایه در برهه‌های تاریخی به منظور پرهیز از آسیب‌ها و تقویت مبانی استحکام پیوند دولت‌ها در شرایط کنونی از ضرورت‌هایی است که یک پژوهش تاریخی می‌تواند به آن دست یابد. بر مبنای این ضرورت، اهداف این پژوهش عبارتند از: ۱. بررسی و تبیین چگونگی رابطه صفویه و اوزبکان در

عصر شاه صفی؛ ۲. بررسی و تحلیل زمینه‌ها و علل این رابطه؛ ۳. بررسی جایگاه ایالت خراسان در روابط بین دو دولت؛ ۴. بررسی پیامدهای این رابطه در حیات سیاسی و نظامی دو همسایه. در باره پیشینه موضوع، اگر چه در منابع تاریخی عصر صفویه، گزارش‌های روایی از حوادث و درگیری‌های صفویه و اوزبکان توسط مورخان رسمی ارائه شده است که آگاهی‌های اولیه را برای سامان دادن این پژوهش به دست می‌دهد. بر مبنای همین گزارش‌ها، اگرچه نویسندگان صفویه-پژوه ایران، نظیر: بیانی، غفاری‌فرد و نوایی، به روابط صفویه و اوزبکان پرداخته‌اند که بیشتر توصیف روند این حوادث تا عهد شاه عباس یکم را شامل می‌شود. همچنین حاجیان‌پور در دو مقاله روابط ایرانیان و اوزبکان را تنها در دوره شاه اسماعیل و شاه طهماسب بررسی کرده است. افزون بر آن، همین پژوهشگر تأثیر روابط دو دولت عثمانی و اوزبک را بر حیات دولت صفوی مطرح کرده است. اشرفی پیامدهای تعامل عثمانی و اوزبکان را در اوایل صفوی بررسی نموده است. بدین ترتیب روابط صفویه و اوزبکان در عصر شاه صفی موضوعی مغفول است که مقاله حاضر می‌کوشد خلاء موجود را برطرف نماید.

این پژوهش از نوع پژوهش‌های تاریخی و توصیفی - تحلیلی است که بر اساس تجزیه و تحلیل اطلاعات موجود در منابع تاریخی و بر مبنای پرسش‌هایی ساماندهی شده است.

تهاجمات اوزبکان در عصر شاه صفی: بررسی عوامل

با جلوس شاه صفی به تخت سلطنت ایران در سال ۱۰۳۸ ق. و آرامش موقتی مرزهای شمال شرق و اوضاع خراسان که در سلطنت شاه عباس یکم پدید آمده بود، بار دیگر در اثر تحركات جدید اوزبکان به هم ریخت تاخت و تازهای پراکنده و فرصت‌طلبانه آنان موجب برخوردهای نظامی میان صفویان و اوزبکان شد. در بروز اختلاف بین صفویان و اوزبکان عوامل سیاسی و مذهبی متعددی مؤثر بوده است که به اجمال می‌توان از آنها به شرح ذیل سخن گفت:

۱. روحیه تهاجمی و توسعه‌طلبی اوزبکان^۱ به قصد تصرف ایران و قصد صفویه در برقراری امنیت و تثبیت مرزهای شرقی ایران (اختلافات سیاسی)^۲.
۲. اختلافات و تعارضات عقیدتی - مذهبی که از سوی روحانیون دو دولت تشدید می‌شد.
۳. توجه ساکنان نواحی آسیای مرکزی که از زمستان‌های سخت و قحطی‌های شدید رنج می‌بردند، به نواحی ثروتمند مجاور که از قدرت اقتصادی و زمین‌های سرسبز و خرم و حاصلخیز بهره‌مند بود، زیرا شرایط طبیعی و اقلیمی، حیات نظامی و سیاسی آنها را تحت تأثیر قرار می‌داد.
۴. برتری فرهنگی و تمدنی خراسان، گستره سرزمینی و منابع طبیعی، حیات شهری و بازارهایی با مصنوعات و ملزومات مورد نیاز زندگی اقوام نیمه بیابانگردی که به سوی استقرار حکومت بودند، چشم انداز مناسبی را برای دست اندازی آنها به این ایالت فراهم می‌کرد.
۵. اهمیت تجاری- اقتصادی خراسان برای اوزبکان در اهداف دراز دامنه‌شان در ماوراءالنهر.
۶. دخالت و تحریکات عثمانیان در نزاع‌های ایران و اوزبکان به منظور دامن زدن به تنش‌های مذهبی در روابط سیاسی میان این دو دولت، به ویژه آن که عثمانی و اوزبک از قرابت مذهبی برخوردار بودند.

۱. در باره پیشینه دودمانی شیبانیان (یا اوزبکان) از شیبان تا ابوالخیر و سپس محمدخان شیبانی و جانشینان وی، رک: گروسه، ۱۳۶۸: ۷۸۸-۷۸۴. شیرازی، ۱۳۶۹: ۱۶۴-۱۵۰. جهانگشای خاقان ۱۳۸۴: ۲۶۲-۲۵۲. راقم، ۱۳۸۰: ۲۰۲-۲۰۰. قطفان، ۱۳۸۵: ۱۱-۵. منشی، ۱۳۸۰: ۸۸-۷۹. غفاری، ۱۳۴۲: ۲۰۹-۲۰۷.

۲. در باره تفصیل درگیری‌های شیبانیان و تیموریان و اوضاع آخرین شاهزادگان تیموری، رک: ناشناس، ۱۳۶۳: ۲۶۸-۱۷۹. منشی، ۱۳۸۰: ۸۷-۸۶. دوغلات، ۱۳۸۳: ۳۶۸-۳۲۰. در باره تفصیل جنگ مرو، رک: روملو، ۱۳۸۴: ۱۰۵۵/۲-۱۰۴۲. منشی قزوینی، ۱۳۷۸: ۱۲۸-۱۲۶. قمی، ۱۳۸۳: ۱۱۴/۱-۱۰۱. ناشناس، ۱۳۶۳: ۳۱۵-۲۹۰. منشی، ۱۳۷۷: ۶۷/۱-۶۱. واله، ۱۳۷۲: ۱۹۷-۱۸۱. خواندمیر، ۱۳۶۳: ۵۴/۴ و بعد. شیرازی، ۱۳۶۹: ۵۰-۴۹. قزوینی، ۱۳۸۶: ۲۸۱. خواندمیر، ۱۳۷۰: ۷۲-۶۸. ناشناس، ۱۳۸۴: ۳۶۸-۳۲۶. استرآبادی، ۱۳۶۶: ۴۵-۴۴. جهانگشای خاقان ۱۳۶۴: ۳۵۲ و بعد. شاملو، ۱۳۷۱: ۴۳/۱-۴۱. جنابدی، ۱۳۷۸: ۲۴۳-۲۳۲. راقم، ۱۳۸۰: ۹۳. قطفان، ۱۳۸۵: ۱۱۸-۱۰۴. در باره خصومت میان شاه اسماعیل و شیبانی خان و جنگ بین آن دو، رک: سرور، ۱۳۷۴: ۷۸-۷۱. سیوری، ۱۳۷۲: ۳۴. در باره تهاجمات عبیدخان به خراسان در دوره شاه طهماسب همچنان رک: منشی قزوینی، ۱۳۷۸: ۱۵۵-۱۵۴. قمی، ۱۳۸۳: ۱۷۸-۱۵۷. واله، ۱۳۷۲: ۳۵۱-۳۲۱. خواندمیر، ۱۳۷۰: ۱۳۲-۱۲۸، ۱۴۶-۱۴۰، ۱۶۱-۱۵۲، ۱۷۲-۱۷۰ و غیره. جنابدی، ۱۳۷۸: ۳۳۷-۳۳۴، ۳۶۹-۳۶۴، ۴۰۰-۳۸۸، ۴۰۷-۴۰۰، ۴۲۱-۴۱۶، ۴۵۶-۴۵۳. نامه عبیدالله خان به شاه طهماسب در: نوایی (۲)، ۱۳۶۸: ۳۴-۲۸. آمده است. در باره تفصیل جنگ جام، رک: روملو، ۱۳۸۴: ۱۱۸۰/۲-۱۱۶۸. واله، ۱۳۷۲: ۳۵۴-۳۵۱. قمی، ۱۳۸۳: ۱۸۸-۱۷۹. منشی، ۱۳۷۷: ۹۴/۱-۸۸. جنابدی، ۱۳۷۸: ۴۰۰-۳۹۳. استرآبادی، ۱۳۶۶: ۵۹/۶۰. شاملو، ۱۳۷۱: ۵۲-۵۱.

۷. طرح ادعای وراثت خراسان از سوی اوزبکان به عنوان وارثین چنگیزخان و سپس تیموریان.^۱ در مقابل، صفویان نیز این سرزمین را به عنوان جانشینان دولت‌های باستانی ایران، ملک موروثی خواندند.

۸. مکاتبات خالی از نزاکت و ادب سیاسی برخی از سلاطین اوزبک به برخی از پادشاهان صفویه (راقم، ۱۳۸۰: ۹۲-۹۱ / منشی، ۱۳۸۰: ۸۷).

۹. حملات اوزبکان به شهرهای ایران و کشتار مردم و غارت اموال آنها (قطعان، ۱۳۸۵: ۱۰۳-۱۰۱)

در عهد شاه صفی جنبه نظری اختلاف با اوزبکان، تفاوت دیدگاه‌های مذهبی (در شکل جدال تشیع و تسنن)، دشمنی و نزاع دیرینه میان دو دولت، توسعه‌طلبی ارضی و تهاجم آنها به خراسان برخوردارهای نظامی را در پی داشت که شکل مناسبات فیما بین را تعیین می‌کرد. در این رابطه گفتنی است که یکی از عوامل بروز تحرکات و شورش‌های داخلی و تهاجمات مختلف اوزبکان و عثمانیان در همان اوایل جلوس شاه صفی، انتشار خبر درگذشت شاه عباس یکم بود که به عنوان یکی از پادشاهان قدرتمند صفوی توانسته بود با سرکوب شورش‌های داخلی و مهار گردنکشان و نیز با دفع تهاجمات همسایگان، امنیت را در کشور برقرار کند و یک دولت توانمند ایجاد نماید.^۲ از این روی، فرصت‌طلبان و داعیه‌داران، مرگ او را مغتنم شمرده، به تصور مساعد بودن اوضاع و به ویژه ضعف و ناتوانی جانشین او، از گوشه و کنار سر برآوردند و در نتیجه حوادث گوناگون پی‌درپی ظاهر شد و اوضاع کشور را مختل کرد.

با درگذشت شاه عباس، خوانین اوزبک ماوراءالنهر و سلاطین عثمانی که همواره از دگرگونی اوضاع سلطنت و تغییر قدرت سیاسی در ایران استفاده می‌کردند، تهاجمات به این کشور را آغاز کردند. قبایل و طوایف ناراضی و برخی حکام و بزرگان محلی برای کسب اقتدار

^۱. یکی از نامه‌های شییک‌خان با عبارت: "اسماعیل داروغه" شروع می‌شود و در آن به مسأله میراث پدر به پسر اشاره کرده است و آن را دلیلی بر تصاحب ملک ایران برای خود دانسته است. برای تفصیل نامه، ر.ک: روملو، ۱۳۸۴: ۲/ ۱۰۴۵-۱۰۴۳. واه، ۱۳۷۲: ۱۸۳-۱۸۵. ناشناس، ۱۳۸۴: ۳۳۵. اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۴: ۲/ ۹۲-۹۱. نوایی، ۱۳۶۸: ۸۴-۸۱.

^۲. در باره تفصیل درگیری‌های اوزبکان و صفویه در عهد شاه عباس یکم، ر.ک: منشی، ۱۳۷۷: ۲/ ۶۴۹-۶۴۰، ۶۹۷-۶۹۲، ۷۱۵-۷۰۵، ۷۳۷-۷۲۷، ۷۷۵-۷۷۰، ۸۱۰-۸۰۲، ۸۳۲-۸۳۱، ۸۳۷-۸۳۶، ۹۲۹-۸۷۹، ۹۷۹-۹۵۲. افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۷۳: ۳۷۳-۳۶۷. هدایت، ۱۳۸۰: ۸/ ۶۶۴۵-۶۶۱۶، ۶۶۶۱-۶۶۵۳.

دودمانی خویش به تکاپو افتاده و به تحرکاتی دست یازیدند. علاوه بر شورش مردم گیلان (قیام غریب شاه) و گرجستان که از پیشینه تاریخی برخوردار بودند، کردهای نواحی غربی ایران، ترکمانان حوالی استرآباد، اعراب بنی لام و دیگران نیز تحرکاتی را آغاز کردند که با واکنش نیروهای دولت مرکزی مواجه شدند. (اصفهانی، ۱۳۶۸: ۷۵، ۶۱) در واقع، آن کسانی که به واسطه قدرت شاه عباس، مدت‌ها در گوشه انتظار به سر می‌بردند، با مرگ او جسارت و دلیری یافته و پای در عرصه گذاشتند و این موضوع از دید مورخان رسمی آن عصر نیز پوشیده نمانده است. اصفهانی در بیان آشفتگی اوضاع و بروز شورش‌ها و مشکلات اوایل زمامداری شاه صفی آشکارا مرگ شاه عباس را مؤثر دانسته است که موجب شد هر داعیه‌داری «به هوس‌مطلبی و هوای آرزویی که از دیرباز در مخیله ایشان ذخیره بود دست از آستین جلادت برآورده پای از اندازه بیرون» نهادند. (همان: ۵۷-۵۶) و چون شاه صفی بر تخت سلطنت نشست، «از هر طرف فتنه خواب‌آلوده شروع در چشم مالیدن کرد و آشوب پای به دامن پیچیده قوت رفتار نیافت و از اکناف ممالک هر روزه منهبان اخبار موحش به سدره سنیه عرض می‌نمودند و از آن رهگذر مزاج با ابتهاج منحرف می‌گشت». (همان: ۶۱-۶۰)^۱

در پی بروز این وقایع بود که سیاست خشونت، قتل‌عام و کشتار شاه صفی آغاز شد و بسیاری در این میان جان باختند. مقارن زمامداری شاه صفی، رستم محمدخان فرزند ولی محمدخان والی ترکستان در ایران به سر می‌برد. وی در پادشاهی شاه عباس یکم، از دست عموزادگان خود به درگاه صفویه پناه آورده بود و در ولایت درجزین که به تیول او مقرر شده بود، سکونت داشت. در هشتم رجب ۱۰۳۸ ق. به حضور پادشاه جدید ایران، شاه صفی رسید و

^۱. اسکندربیک ترکمان به طور ضمنی از وقوع شورش‌ها در زمان شاه صفی و سرکوب‌ها و قتل‌عام‌های او سخن گفته است: «... از بدو طلوع نیر عالم‌افروز سلطنت و جهانبانی و آغاز دولت و کامرانی هر خللی که از وقوع واقعه ناگزیر نواب گیتی ستانی در بنیان قصر خلافت واقع شد و هر منقلبی از هر طرف به مظنه آن که ممالک ایران بی‌حارس و نگهبان گردید سر به شورش و فساد برآورده از میامن اقبال بی‌زوالش به اندک توجه بندگان درگاه و سعی امرای دولتخواه و هر یک از مفسدان برگشته روزگار و واقعه‌طلبان ضلالت شعار بر نهجی جزای عمل یافته به دیار ادبار شتافتند که عقول عقلا در آن حیران ماند... مجملأ هر شورش و انقلابی که از فتنه‌جویان غوایت‌پیشه و مفسدان تباه اندیشه در هر طرف شیوع یافت به معاونت جنود غیبی و امداد لاریبی تسکین یافته موجب امنیت و استقامت احوال خلائق و عبادالله گردید». (ترکمان، ۱۳۱۷: ۱۴-۱۵)

مورد شفقت و مهربانی او قرار گرفت. (همان، ۴۳) با این حال، تحرکات اوزبکان در ماوراءالنهر از موقعیت تازه‌ای در مرزهای شمال شرقی ایران حکایت می‌کرد.

آغاز تهاجمات در مرزهای شرقی

گزارش‌های ارسالی دیده‌بانان دولتی به دربار در آغاز زمامداری شاه جدید، حکایت از اختلال ولایات خراسان داشت. از این رو شاه صفی برای رفع حوادث آن سامان و ایجاد امنیت و آسایش مردم، زمان‌بیک ناظر بیوتات و تفنگچی آقاسی را که یکی از رجال سرشناس دولت بود، به سرداری خراسان تعیین نمود و مبلغ ۱۵ هزار تومان از پول نقد و ابریشم و غیره به او داد تا در آن ولایت علاوه بر ملازمانی که ساکن آنجا بودند، مجدداً تفنگچی به خدمت گیرد و در نظم و نسق آن حدود بکوشد (ترکمان، ۱۳۱۷: ۲۰ / تفرشی، ۱۳۸۸: ۲۲۵ / اصفهانی، ۱۳۶۸: ۴۸).^۱ در همان سال ۱۰۳۸ ق. اسفندیارخان حاکم اورگنج که خود از پرورش‌یافتگان و نوازش‌دیدگان دربار صفویه بود و بارها از طرف شاه عباس با نیروی نظامی حمایت شده بود، مرگ شاه عباس را غنیمت شمرد و به عزم تسخیر ولایت و قلعه مرو با دسته‌ای از سپاهیان خود، راهی شد و حصار شهر را احاطه کرد. محافظان قلعه به سرکردگی عاشورخان کهرلو بیگلربیگی در حفظ و حراست شهر و قلعه آن کوشیده و در برابر دشمن مقاومت ورزیدند. سرانجام سپاه اسفندیار خان با مجاهدت نیروهای مدافع شکست خورد و خود او نیز به زحمت از مهلکه جان به در برد. در این درگیری نیروهای صفوی با غنایم بسیار به شهر مراجعت نمودند. (اصفهانی، ۱۳۶۸: ۵۷ / شاملو، ۲۱۱ / تفرشی، ۱۳۸۸: ۲۲۶-۲۲۴ / ترکمان، ۱۳۱۷: ۲۱)^۲ این تنش‌های مرزی پس از آن، درگیری‌های دیگری را دامن زد که در گزارش‌های تاریخی عصر شاه صفی انعکاس یافته است و در ادامه خواهد آمد.

^۱ نیز واله، ۱۳۸۰: ۱۵. وحید، ۱۳۸۳: ۲۲۲.

^۲ نیز در: وحید، همان: ۲۲۶-۲۲۵.

جنگ نسا

با وجود این پیروزی که برای نیروهای صفویه دست داد، ابوالغازی سلطان برادر اسفندیارخان به تحریک جمعی از بزرگان نسا، ابیورد و درون که به واسطه قرابت مذهبی با اوزبکان از صفویان روی گردان بودند، عازم تسخیر این نواحی شد. محب‌علی سلطان فرزند بکش‌خان استاجلو حاکم نسا و اغورلو سلطان از غلامان درگاه که به حکومت درون اشتغال داشت، سررشته تدبیر از دست دادند و از ترس اوزبکان، قلاع خود را رها کرده و فرار نمودند. مردم آن نواحی که از نظر مذهبی با مهاجمین قرابت داشتند از ابوالغازی استقبال کرده و از او خواستند که از این فرصت استفاده نموده و درنگ روا ندارد. او نیز با شنیدن این خبر به سرعت پیشروی کرد و توانست قلعه نسا و درون را به تصرف خود درآورد. (ترکمان، ۱۳۱۷: ۲۵-۱۹ / سوانح‌نگار، ۱۳۸۸: ۲۹ / اصفهانی، ۱۳۶۸: ۵۸)

پس از این تهاجم اوزبک‌ها، منوچهرخان فرزند قرچقای خان حاکم مشهد مقدس بدون این که منتظر دستور دربار بماند، خود به قصد استرداد آن نواحی اقدام کرد. در حوالی نسا بین طرفین جنگ به وقوع پیوست که پس از اندکی جدال، شکست بر سپاه ابوالغازی افتاد و نیروهای وی رو به فرار نهادند. گروهی از سپاه اوزبک که به محافظت قلاع نسا و درون گماشته شده بودند نیز از ترس تلف شدن در برابر نیروهای صفویه، قلعه‌ها را رها کرده و شبانه راه گریز پیش گرفتند. در این درگیری تعداد فراوانی - حدود ۳-۴ هزار نفر - از نیروهای اوزبک کشته و یا اسیر شدند. منوچهرخان حاکم مشهد که این پیروزی به دست وی انجام یافته بود، اسراء و سرهای مقتولین و غنایم جنگ را به دربار شاه صفی فرستاد و مورد قدردانی و الطاف شاهانه قرار گرفت. (اصفهانی، ۱۳۶۸: ۵۹-۵۸ / سوانح‌نگار، ۱۳۸۸: ۳۰-۲۹) به دستور شاه، زمان‌بیک ناظر مأموریت یافت تا محب‌علی سلطان و اغورلو سلطان را که قلعه‌های خود را رها کرده و از مقابل دشمن فرار کرده بودند و همچنین جمعی از فتنه‌گران آن نواحی را که در تحریک ابوالغازی و حمایت از او اقدام کرده بودند به مجازات رساند. زمان‌بیک نیز بنا به دستور عمل نمود. وی سپس قلعه‌های نسا و درون را تعمیر و تجهیز کرد، ۱۰ هزار تفنگچی نیز فراهم کرد و برای محافظت از قلاع آن نواحی مرزی به قدر لزوم کشیکچی و آذوقه تهیه نمود و پس از سامان دادن امور به مشهد بازگشت. (ترکمان، ۱۳۱۷: ۲۵-۲۳ / استرآبادی، ۱۳۶۶: ۲۳۸-۲۳۷)

شکست سپاه اوزبک و شدت عمل نیروهای صفویه در همان آغاز زمامداری شاه صفی، محاسبه خوانین ماوراءالنهر را از مناسب بودن اوضاع ایران برای حمله و تهاجم به نواحی خراسان بر هم زد و از اقدامات نظامی ایران نگران کرد. از این رو درصدد بهبود روابط برآمدند. اسفندیارخان حاکم اورگنج که پیش از این به حمله‌ای برای تصرف مرو دست زده بود، از اقدام خویش پشیمان شد و در انجام این عمل، برادر خود ابوالغازی را مقصر دانست که به تحریک و اغوای او پرداخته است. لذا برای جلب نظر دربار صفویه و معذرت‌خواهی، ابوالغازی را دستگیر کرد و همراه با نامه‌های بخشش و پوزش‌خواهی و هدایای مناسب به دربار شاه صفی فرستاد. اسفندیارخان با این اقدام، اظهار دوستی و ترک مخاصمه خود را با شاه صفی اعلام کرد و از وی تقاضای حمایت نیز نمود؛ بدین ترتیب به تفوق و برتری صفویان گردن نهاد. ابوالغازی نیز در جمادی‌الثانی ۱۰۳۸ ق. در شهر همدان به حضور شاه صفی رسید. شاه از تقصیرات او چشم‌پوشی کرد و وی را مورد عفو قرار داد. سپس دستور داد تا وی را به اصفهان برده و از او نگهداری کنند. (تفرشی، ۱۳۸۸: ۲۳۱-۲۳۰ / اصفهانی، ۱۳۶۸: ۵۹ / ترکمان، ۱۳۱۷: ۲۵-۲۴)

درگیری ماروچاق

پیروزی اولیه نیروهای شاه صفی، مانع از آن نشد که دیگر خوانین اوزبک که از زمان شاه عباس یکم در اثر تجزیه و اختلافات درونی به خانات چندگانه‌ای تقسیم شده بودند، دست به تحرکاتی در نواحی مرزی ایران نزنند. اشتباهی حمله به خراسان و اغتنام فرصت از تغییر سلطنت در ایران را سایر خوانین ماوراءالنهر نیز تجربه کردند. در تداوم همین تلاش، مقارن اوضاعی که زمان بیک خرابی‌های حمله ابوالغازی در قلاع نسا، درون و ایبورد را تعمیر می‌کرد و در نظم و نسق آن حدود می‌کوشید، اورازقوش بیگی از سرداران معروف خان بلخ به حوالی و نواحی ماروچاق لشکر کشید و غلات و محصولات آن نواحی را آتش زد. وی پس از وارد ساختن این خسارات، در همان حدود توقف نمود تا اخبار و اطلاعاتی از وضعیت نظامی قزلباشان به دست آورد. او قصد داشت با کسب اطلاع از روحیه نیروهای ایران و اوضاع داخلی صفویه چنانچه موقع را مناسب تشخیص داد، خراسان را مورد تاخت و تاز قرار دهد. (اصفهانی، ۱۳۶۸: ۶۲-۶۱) بی‌شک آمادگی‌های دفاعی عصر شاه عباس در مرزهای شرقی به ویژه در برابر

تهاجمات اوزبکان، این حزم و دوراندیشی را از جانب سردار اوزبک طلب می‌کرد که با رعایت جوانب احتیاط، خود را درگیر یک جنگ تأثیرگذار در خراسان نماید.

زمان بیک سردار اعزامی شاه صفی در خراسان، پس از اطلاع از نقشه اورازقوش بیگی، ابتدا سعی نمود که آذوقه و خواربار مردم ماروچاق را تأمین نماید تا خسارت‌های وارده بر آنان از جانب اوزبکان موجب از پای درآمدن و عدم مقاومت‌شان در برابر دشمن نگردد. از این رو، در اندک فرصتی غله و آذوقه فراوان از نواحی مختلف خراسان جمع‌آوری کرد و سپس جمعی از تفنگچیان را به سرکردگی مجنون بیک بیجستانی که یکی از یوزباشیان قشون بود با نیروهای امرای خراسان همراه نمود و آنها را مأموریت داد تا این تدارکات را به قلعه ماروچاق برسانند. خبر عزیمت این کاروان تدارکاتی، اورازقوش بیگی را بیشتر به طمع انداخت و دسته‌ای از اوزبکان را با برادرزاده خود فرستاد تا در فرصت مناسب به نیروهای قزلباش دستبرد زده و تدارکات آنها را به غنیمت برند. با اقدامات احتیاطی و نقشه قزلباش‌ها، نیرنگ اوزبکان خنثی شد و تعداد زیادی از نیروهای کمین اوزبک کشته شدند؛ برادرزاده اورازقوش بیگی سردسته آنها و خواهرزاده یلنگتوش با تنی چند از نظامیان برجسته‌شان به اسارت درآمدند و قزلباشان توانستند که آذوقه و مایحتاج قلعه را به ماروچاق برسانند. (واله، ۱۳۸۰: ۳۵-۳۴ / اصفهانی، ۱۳۶۸: ۶۲) سردار اوزبک که از این واقعه و آمدن زمان-بیک به ولایت خراسان مطلع شد، ناچار نامه عذرخواهی با یک ایلچی نزد زمان بیک فرستاد و اظهار پشیمانی و ندامت کرد. وی در نامه خود قید کرده بود که به همان ترتیبی که در زمان شاه عباس و پادشاه اوزبک میان طرفین صلح و صلاح برقرار بوده، در حفظ آن خواهند کوشید. زمان بیک نیز پس از گزارش این درخواست به دربار، در جواب نامه سردار اوزبک، موارد دوستی و وداد را قید نمود و فرستاده او را اجازه بازگشت داد. زمان بیک، اسرای را که در درگیری ماروچاق از اوزبکان گرفته بود به دربار شاه صفی فرستاد. این اسرا در همدان به حضور شاه رسیدند؛ شاه همگی آنان را آزاد کرده و خلعت داد و به آنها اجازه بازگشت داد. (اصفهانی، ۱۳۶۸: ۶۳-۶۲ / ترکمان، ۱۳۱۷: ۲۸-۲۷ / واله،

تغییر سیاست شاه صفی

سیاست نرمش و مدارای شاه صفی با اوزبکان و به ویژه رفتار ملاحظت‌آمیز وی با اسرای آنها، نشان از عدم تمایل او در آشفته شدن اوضاع نواحی شرقی کشور دارد و قصد وی آن بود تا با اوزبکان طریق صلح و آرامش را ادامه دهد. زیرا درگیری و جدال، افزون بر زیان‌های معمول که برای دولت وی در برداشت، اشتغالاتی را برای شاه جوان تن‌آسا و تربیت شده حرمسرا فراهم می‌کرد که بساط عشرت‌طلبی و خوش‌باشی او را برهم می‌زد. با این حال، اوزبکان در دوره شاه صفی بارها خراسان را مورد حمله قرار دادند و از طرف نیروهای مدافع عقب رانده شدند. هرچند برخی از خوانین ماوراءالنهر با دربار صفوی اظهار دوستی می‌کردند، اما برخی از آنها از فرصت‌های ممکن سود جسته و یورش‌ها و شیخون‌های پراکنده‌ای را سبب می‌شدند. برای نمونه، در نوروز ۱۰۳۹ ق. که شاه صفی به مناسبت حلول سال جدید، مجلس عیش و شادمانی گسترده بود، علاوه بر ارکان دولت، مهمانی چون شاهین‌گرای خان تاتار و ایلچیان اورگنج در مجلس او حضور یافتند (اصفهانی، ۱۳۶۸: ۷۳) و در محرم آن سال، ایلچیان اروس (روسیه) و اسفندیارخان حاکم اورگنج به حضور شاه صفی رسیدند و هدایای خود را شامل «هفده دست شنقار به رسم ارمغان و چند جامه سمور و پیاله طلای میناکار و دندان ماهی و سایر متاع آن ولایت را» از نظر شاه گذرانیده و مورد ملاحظت او قرار گرفتند. (همان، ۹۸)

مناسبات ایران و عثمانی همانند گذشته از عواملی بود که در دوره شاه صفی، رابطه صفویه و اوزبکان را تحت تأثیر قرار می‌داد. پیوند دیرینه عثمانیان و اوزبکان به لحاظ اتحاد سیاسی و قرابت مذهبی بین آنان، موجب هماهنگی سیاست‌های خصمانه‌شان علیه صفویان می‌گشت. چنانکه پیش از این، سلطان سلیم در نامه‌ای به عبیدخان اوزبک با ذکر اعمال شاه اسماعیل، او را تحریک می‌کند که در دفع وی بکوشد. (فریدون‌بیک، ۱۲۷۴ / ۱ / ۳۷۷-۳۷۴ / نوایی، ۱۳۶۸: ۱۲۲-۱۱۵) عبیدخان نیز جواب نامه او را می‌دهد. (همان، ۱۲۷۴ / ۱ / ۳۷۹-۳۷۷ / همان، ۱۳۲-۱۲۷). در عهد شاه عباس یکم نیز عبدالؤمن خان - در ادامه تباری قدیمی با عثمانیان علیه صفویه - پس از تصرف مشهد، نامه‌ای به سلطان مراد عثمانی می‌نویسد و خبر این فتح و سوزاندن استخوان شاه طهماسب و شاه اسماعیل [که بنا به نقلی تصور می‌کرد که جسد آنها در نزدیکی قبر امام هشتم دفن شده است] و قتل عام نمودن قزلباشان را به او اطلاع

می‌دهد.^۱ (منشی، ۱۳۸۰: ۱۱۲-۱۰۴) در عصر شاه صفی نیز سرگرمی نیروهای او در مرزهای غربی کشور در برابر حملات عثمانی‌ها، فرصتی مناسب را در اختیار اوزبکان برای تاختن در مرزهای شمال شرق قرار می‌داد. تهاجمات سرداران عثمانی به نواحی غربی ایران به ویژه ولایت اردلان و تلاش برای تصرف بغداد، موجب شد تا شاه صفی بیشتر نیروهای نظامی‌اش را به مناطق غربی اعزام کند. وی حتی زمان‌بیک سردار خراسان را از آن ولایت فرا خواند و او را به منظور استرداد قلعه "گل‌عنبر" از قلاع معروف در شهر زور مأمور کرد. زمان‌بیک در ۱۴ ربیع‌الثانی ۱۰۳۹ق. به غرب کشور عزیمت نمود. (همان، ۱۰۴ / ترکمان، ۱۳۱۷: ۵۶ / واله، ۱۳۸۰: ۳۷) آشفتگی سرحدات غربی کشور و فراخوانده شدن سردار خراسان و تسانی سیاسی عثمانیان و اوزبکان، موجب تحرکات بیشتر اوزبک‌ها در خراسان شد.

در ادامه این کوشش، در شوال ۱۰۴۰ق. جمعی از اوزبکان بخارا به "بالامرغاب" آمدند و از آنجا قصد تاخت و تاراج بادغیس و آن حوالی نمودند. حاکم بالامرغاب عده‌ای از قزلباشان را به مقابله آنها فرستاد. بین دو گروه در ناحیه چهارباغ هشت فرسخی شهر هرات درگیری واقع شد که طی آن اوزبکان شکست خورده و حدود ۳۰۰ نفر از آنان به اسارت درآمدند. هنگامی که خبر این پیروزی را ملازم حسن خان بیگلربیگی هرات به شاه صفی داد، موجب سرور و خوشحالی او گشت. (اصفهانی، ۱۳۶۸: ۱۱۴)

باری دیگر در همان سال، اوزبکان قصد تاخت و تاز خراسان نمودند. این بار عبدالعزیز خان فرزند ندرمحمد خان به یاری گروهی از نیروهای نظامی اوزبکان بخارا و بلخ با هدف حمله به خراسان، ابتدا قلعه غوریان را محاصره کردند. در اثنای محاصره، تعداد زیادی از اوزبکان کشته شدند و ناچار مراجعت کرده، روی به جانب جام و خواف و با خرز گذاشتند. در آنجا نیز چون کاری از پیش نبردند، میان اعراب ایل خفاجه رفته و تعدادی از احشام آنان را به غارت

۱. عبارات این نامه نشان از عمق کینه‌ورزی و ستیزه مذهبی سلاطین اوزبک با صفویه دارد. «... ما نیز به سعادت و اقبال عنان ظفرامثال به صوب دارالملک خراسان منعطف گردانیده داخل مشهد شدیم. جمعی از طایفه قزلباش اوباش در فتنه و آشوب را گشاده در مقام قتال و جدال درآمده‌اند. از این جانب [غازیان] پاک‌دین و بهادران نصرت‌آیین را آتش کین آن طایفه از درون کانون سینه شعله زده تیغ انتقام از نیام کشیده از جانبین حرب را به جایی رسانیدند که غبار سم ستوران دیده مهر را بی‌نور گردانید. اما چون همگی نیت و تمامی همت مصروف بر آن است که گرد کدورت این طایفه از صفحه ایام محو گردد... آن قوم را هزیمت داده طعمه تیغ خون‌آشام گشتند...» (ر.ک: منشی، ۱۳۸۰: ۱۱۲-۱۰۴).

بردند. اوزبکان که یارای پایداری در برابر سپاهیان و مردم خراسان را که به قصد گوشمالی آنان آماده و مصمم بودند، نداشتند، مجبور به فرار شدند. (همان، ۱۲۳ / وحید، ۱۳۸۳: ۲۴۵) چون حاکم هرات، این حادثه را طی نامه‌ای به شاه صفی گزارش کرد، شاه با تغییر سیاست نرمش و ملایمت خود با اوزبکان، به «بیگلربیگیان و قول‌بیگیان و یوزباشیان و مین‌باشیان و تفنگچیان» ولایت خراسان دستور داد که با شدت، تهاجمات اوزبکان را در هم کوبند و نگذارند که پای از حدود خود فراتر نهند. او سپس بزرگان لشگری و کشوری را تهدید کرد که اگر در دفع اوزبکان کوتاهی نمایند به مجازات خواهند رسید. در باره اوزبکان نیز با تأکید به سوگند اعلام کرد که سیاست گذشته را تغییر خواهد داد: «به روح جدّم امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب قسم که دیگر در باب تنبیه و آزار ایشان مدهانه و مساهله نخواهم نمود». (اصفهانی، ۱۳۶۸: ۱۲۳)

شاه صفی به خوبی دریافت که سیاست نرمش او، نه تنها مشوق اوزبکان در برقراری مناسبات دوستانه نبوده است، که در ذهنیت آنان به منزله عجز و ضعف دولت صفوی پنداشته شده است. از این رو، رؤیای دیرینه تصرف خراسان و حتی فراتر از آن در میان اوزبکان تجدید گشته است. از طرفی پیشروی‌های سپاه عثمانی در نواحی غربی ایران و فشارهای آنان بر نیروهای صفوی و همچنین عدم کاردانی شاه صفی در حل بحران‌های موجود، نقشه‌های اوزبکان را تقویت می‌کرد. بر اساس گزارش‌های موجود، در ایامی که سپاه شاه صفی درگیر جنگ با عثمانی متوجه بغداد بود، عبدالعزیز سلطان بنا بر غرور جوانی با جمعی بسیار از اوزبکان به قصد تاخت و تاز به خراسان در حرکت آمد. حسن خان بیگلربیگی هرات از اراده آنها باخبر شد و به امرای تابع خود دستور داد که اموال و احشام‌شان را به جاهای امن ببرند که به دست اوزبکان نیفتد. عبدالعزیزخان تا غوریان، کوسویه و کاریز آمد و چند روز قلعه کاریز را محاصره کرد، اما کلانتر و مردم آن حدود به دفاع پرداختند. سرانجام پس از چند روز بدون دستاوردی بازگشت. (سوانح‌نگار، ۱۳۸۸: ۱۰۸-۱۰۷ / وحید، ۱۳۸۳: ۲۳۷-۲۳۶)

محاصره مرو

قلعه ماروچاق از نقاط سوق‌الجیشی در حملات اوزبکان محسوب می‌شد که بیشتر فشار خود را بر روی آن متمرکز کرده بودند. پس از ناکامی اورازقوش بیگی برای تصرف آن در سال

۱۰۳۸ق. باری دیگر در سال ۱۰۴۱ق. چند تن از امرای سرشناس بخارا: ندر طوقای، عبدالرحیم بهادر و نظر بروتی به عزم محاصره قلعه مرو و استرداد قلعه ماروچاق مصمم شدند. شاه صفی با دریافت این خبر، تعدادی از حکام برجسته خود را مأمور نمود تا با نیروهای خود به سوی خراسان حرکت نمایند و به اتفاق خلف‌بیگ که به تازگی - به جای زمان‌بیک - به سرداری خراسان مأمور شده بود، در حفظ و حراست آن حدود بکوشند. (اصفهانی، ۱۳۶۸: ۱۳۱ / ترکمان، ۱۳۱۷: ۱۰۳-۱۰۲ / استرآبادی، ۱۳۶۶: ۲۴۵) در واقع اعزام نیروهای کمکی ولایات دیگر به خراسان بیانگر اهمیت این ولایت در شرق کشور و خطرناک بودن عملیات نظامی اوزبکان برای دربار شاه صفی بود. شاه صفی در پی تغییر سیاست خود در قبال اوزبکان و جدی گرفتن تحرکات آنان، نیاز به آرامش نظامی تازه‌ای در مرزهای شمال شرقی داشت تا از خلاء موجود که در پی سرگرمی‌های او در نواحی غربی پدید آمده بود، اوزبکان آزادی عمل بیشتری نیابند.

مقارن این احوال، مرتضی‌قلی‌خان که اخیراً ایالت مرو به او واگذار شده بود به دست سپاه اوزبک که مرو را محاصره کرده بودند، در حالی اسیر شد که مردم محاصره شده در مرو بیشتر از پیش به قلعه‌داری پرداختند. سپاهیان اوزبک نیز در ایام محاصره قلعه تلفات فراوانی دادند. از این رو، امرای اوزبک که کاری از پیش نبردند ناچار با اسیری که در چنگ داشتند به سوی بخارا بازگشتند. البته اوزبکان اندکی بعد در همان سال مرتضی‌قلی‌خان را آزاد کردند و او پس از مراجعت از بخارا بار دیگر توسط شاه صفی بر ایالت مرو حاکم شد. (ترکمان، ۱۳۱۷: ۱۰۷ و ۱۰۵، ۱۰۴ / اصفهانی، ۱۳۶۸: ۱۴۴ و ۱۳۴، ۱۳۳ / وحید، ۱۳۸۳: ۲۴۵-۲۴۴). سبب آزادی وی رابطه خانوادگی بود که با امامقلی‌خان پادشاه ماوراءالنهر داشت. در باره این پیوند آمده است که والده مرتضی‌قلی‌خان از بنات اکابر تون و زوجه معقوده تیلیم خان پدر امامقلی‌خان و مادر سببی او بود که در خراسان مانده بود. پس از کشته شدن تیلیم خان، شاه عباس او را به محراب خان داد و به حباله نکاح او درآمد و مرتضی‌قلی‌خان از وی متولد شد. از این رو امامقلی‌خان با وی از در مسالمت برآمد و به وی محبت و مهربانی کرد و او را با احترام به مرو فرستاد. همچنین دستور داد تا اوزبکان از محاصره مرو و قلعه ماروچاق دست بردارند و از مخاصمه با ایران پرهیز کنند. (ترکمان، ۱۳۱۷: ۱۰۶ / استرآبادی، ۱۳۶۶: ۲۴۶) این خود در تجدیدنظر امامقلی‌خان در سیاست گذشته دلالت دارد.

حمله مجدد به ماروچاق

در همان اوان که امامقلی خان با سپاه ۱۵ هزار نفری خود، مرو را در محاصره داشت، ندرمحمدخان پادشاه بلخ نیز سپاه ۲۰ هزار نفره‌ای از اوزبکان فراهم کرد و عبدالعزیزسلطان پسر خود را با تعدادی دیگر از سرداران با این سپاه همراه کرد. سپاه اوزبک به قصد دستبرد و غارت به حوالی ماروچاق آمده و آنجا را در محاصره گرفتند و عرصه را بر نیروهای دولتی تنگ ساختند. پیش از هر اقدامی از سوی نیروهای تقویتی اعزامی از جانب شاه صفی، سپاهیان اوزبک که در این حمله نتیجه‌ای نگرفته بودند، ناگزیر به اوطان خود بلخ و بخارا بازگشتند. شاه صفی با شنیدن این خبر که خلف‌بیگ برای او به دربار فرستاد، رستم محمدخان فرزند ندرمحمدخان را که در دربار به سر می‌برد به «تفقدات شاهانه و عنایات پادشاهانه» سرافراز ساخت. (اصفهانی، ۱۳۶۸: ۱۳۵)

در صفر ۱۰۴۱ ق. باری دیگر اوزبکان به محاصره ماروچاق اقدام کردند که با شنیدن خبر پیشروی قشون قزلباش به آن ناحیه متفرق شدند. (همان، ۱۴۳). در رمضان همان سال، گروه دیگری از اوزبکان به حوالی سرخس و زورآباد به قصد تاخت و تاز آمدند که در برابر نیروهای صفوی مغلوب گشتند. (همان، ۱۵۵) حملات پراکنده و مکرر اوزبکان به خراسان، حکام صفوی این ولایت را به تحرکات نظامی در نواحی اوزبک‌نشین واداشت تا آمادگی دفاعی خود را به دشمن نمایش دهند. این کار، تهدید و هشدار بود به اوزبکان که از فشار تهاجمات خود بکاهند. مواردی از تاخت و تاز حکام نواحی خراسان یا سردار این ولایت در قلمرو اوزبکان که با غنایم همراه بود، در منابع آن دوره گزارش شده است. (همان، ۱۶۹ و ۱۵۳)

در دوره سلطنت شاه صفی اخبار مکرری مبنی بر قصد و اراده اوزبکان بر تاخت و تاز در خراسان از جانب حکام مرو، هرات و مشهد به دربار گزارش شده است. این گزارش‌ها نشان می‌دهد که حکام خراسان کاملاً تحرکات اوزبکان را زیر نظر داشته‌اند و دربار را در جریان آن قرار می‌داده و کسب تکلیف می‌کرده‌اند. از جمله در ذی‌قعدة ۱۰۴۲ ق. حاکم مرو با اعزام قاصدی به دربار اطلاع داد که ندرمحمد خان والی بلخ نیروهایی فراهم آورده است، اما از قصد او که آیا اراده تاخت به خراسان دارد یا جای دیگر، آگاه نیست. (همان، ۱۶۲) حکام قزلباش حتی از اوضاع داخلی اوزبکان و حوادث مربوط به آنها نیز به دربار شاه صفی گزارش می‌دادند.

از جمله اخباری که مرتضی قلی خان حاکم مرو در شوال ۱۰۴۲ ق. فرستاد که در آن آمده است: «قزاق و قلماق با هم اجتماع کرده، به تاشکند تاخته و پس از محاصره آن، گروهی از آنها تا حوالی بخارا رفته و تاخت و تاراج نموده و اسیر و غنیمت بسیاری گرفته‌اند. همچنین، اوزبکان که خبر آمدن رستم محمدخان را شنیدند گروهی از آنان از امامقلی خان روی گردان شده و تصمیم گرفتند به رستم محمدخان بپیوندند.» (همان، ۱۶۱-۱۶۰)

در نوبتی دیگر، در سال ۱۰۴۲ ق. یلنگتوش با ۱۰۰۰ نفر از اوزبکان به قلعه اشکرک باغ آمد و پس از مستحکم کردن قلعه آن را به خویشان خود سپرد. خلف بیگ سردار خراسان همراه با رستم محمدخان و امرای خراسان - به استثنای حاکم هرات - این قلعه را محاصره کردند و پس از چند روز آن را با تسلیم شدن اهل قلعه تصرف نمودند. قوچقار بهادر عمزاده یلنگتوش و مرادقلی بهادر از بستگان او، حاکم قلعه اوچی را با ۲۰۰ نفر از اوزبکان که در قلعه بودند، دستگیر کردند و سرداران را نگاه داشته و بقیه را کشتند. این اسراء همراه با سر مقتولین به دربار صفویه فرستاده شدند. شاه صفی اسراء را آزاد کرد تا به دیار خود برگردند. آن گاه طی احکامی خواست که خلف بیگ و حسن خان حاکم هرات هرچه زودتر خود را به دربار برسانند. (همان، ۱۷۵ و ۱۷۱)

حملات عبدالعزیز خان به خراسان

در جمادی الاولی سال ۱۰۴۲ ق. حدود ۵۰۰۰ نفر اوزبک به اتفاق عبدالعزیز خان به خراسان حمله ور شدند و تا حوالی جام و لنگر را مورد تاخت قرار دادند. سپاه خراسان آنها را تعقیب نمودند و برخی از غنایمی را که اوزبکان به دست آورده بودند، استرداد کردند. شاه صفی پس از دریافت این خبر، امیرخان قورچی باشی را برای محافظت خراسان - به جای خلف بیگ - روانه آن ولایت کرد. (همان، ۱۷۵ / شاملو، ۱۳۷۱: ۲۱۵ / ملاکمال، ۱۳۳۴: ۸۸)^۱ در شوال سال ۱۰۴۳ ق. نیز عبدالرحمن اتالق با ۱۲۰۰۰ اوزبک - از المانچی و غیره - از راه چهل دختران به کسویه آمد و دسته‌ای از این نیروها را به خراسان فرستاد. این نیروها در حوالی خراسان به تاخت و تاراج مشغول شده و پس از عبور از آب مرغاب، بازگشتند. (واله، ۱۳۸۰: ۱۹۲ /

^۱ نیز، وحید، ۱۳۸۳: ۲۵۸. واله، ۱۳۸۰: ۱۸۶

اصفهانی، ۱۳۶۸: ۱۸۱) در همین ایام، عبدالعزیزخان فرزند ندرمحمدخان با ۲۰۰۰۰ اوزبک به عزم تجاوز به خراسان به کسویه آمد و چند روز در آنجا توقف نمود. مردم خراسان که از حمله اوزبکان آگاهی یافتند، اسباب و اموال خود را به قلاع مستحکم برده و به مقاومت پرداختند. خان اوزبک که کاری از پیش نبرد به قصد محاصره فراه روانه شد. اما با اینکه مدت ۲۰ روز در پای قلعه توقف نمود، به سبب استواری قلعه نتوانست آن را بگشاید و بدون نتیجه به محل خود بازگشت. (اصفهانی، ۱۳۶۸: ۱۸۲ / ترکمان، ۱۳۱۷: ۱۰۳)^۱

عبدالعزیزخان باری دیگر، در جمادی‌الاولی ۱۰۴۴ق. در رأس سپاهی مرکب از ۲۰۰۰۰ جنگجوی اوزبک به قصد حمله به خراسان و خرابی و ویرانی حوالی مشهد و سبزوار راهی شد. اما امیرخان قورچی‌باشی سردار خراسان به همراهی منوچهرخان بیگلربیگی مشهد و جمعی از مردم هرات و میرکلان خفاجه و سایر تفنگچیان خراسانی به عزم مقابله و درگیری با آنها روانه گشتند. لشکر اوزبک در حوالی قریه تجرود مستقر شده بودند و سپاه صفوی پس از طی مسافت و رسیدن به آن محل با اوزبکان درگیر شدند. نیروهای اوزبک که توان نبرد نداشتند، شبانه راه فرار پیش گرفتند. قزلباشان تعقیب‌شان کردند و عده‌ای را اسیر و قریب ۳۰۰۰ نفر از آنان را به قتل رساندند و خزاین عبدالعزیزخان نیز به دست نیروهای صفوی افتاد. امیرخان قورچی‌باشی، جمعی از اسرا و سر مقتولین و غنایم را به دربار شاه صفی فرستاد. پس از اینکه اسرا و کتابخانه و اسباب عبدالعزیزخان در اصفهان از نظر شاه گذشت، وی اسباب خان اوزبک را به رستم‌محمدخان اوزبک که ملتزم درگاه شاه صفی بود و در ایران به سر می‌برد، اهداء کرد. (واله، ۱۳۸۰: ۲۰۹-۲۰۷ / وحید، ۱۳۸۳: ۲۶۴-۲۶۳ / اصفهانی، ۱۳۶۸: ۱۹۳-۱۹۲)^۲

از اقدامات شاه صفی در حفظ خراسان، گماشتن سردار ویژه سپاه در آن ولایت و اعزام قشون امدادی از اصفهان و مناطق دیگر به خراسان بود، ضمن اینکه همه امرای نواحی خراسان با تفنگچیان و ملازمان خود موظف به دفاع از سرحدات و مقابله با تجاوزات دشمنان بودند. بر این

^۱ نیز، در: واله، ۱۳۸۰: ۱۹۲. وحید، ۱۳۸۳: ۲۵۹. اسکندربیگ تعداد سپاهیان عبدالعزیزخان را در این حمله بیش از ۳۰۰۰۰ نفر ذکر کرده است. (ترکمان، ۱۳۱۷: ۱۰۳)

^۲ نیز در: استرآبادی، ۱۳۶۶: ۲۵۰. برای حمله دیگری از سوی اوزبکان به خراسان که به قصد غارت در سال ۱۰۴۶ق. انجام شد، اما همگی نیروهای آنها کشته شدند و غنایم فراوانی نیز از دست دادند. ر.ک: سوانح‌نگار، ۱۳۸۸: ۱۴۵.

اساس، هر گاه سرداری را از خراسان فرا می‌خواند، به جای او شخص دیگری را اعزام می‌کرد تا امور سپاه در آن ناحیه حساس مختل نگردد. شاه صفی در صفر ۱۰۴۶ ق. به جای امیرخان، سیاوش-بیگ قوللرآقاسی را به سرداری خراسان تعیین نمود و او را اعزام کرد. (سوانح‌نگار، ۱۳۸۸: ۱۶۳ / واله، ۱۳۸۰: ۲۵۵)^۱ اوزبک‌ها با اینکه از حملات خود نتیجه مطلوبی حاصل نمی‌کردند، اما به قصد غارت و غنیمت و نا امن ساختن مرزهای ایران، گاه به گاه به نواحی خراسان یورش می‌بردند. از این رو، به نقل از وقایع‌نگاران «هر روزه از جانب امرای خراسان خبرهای متواتر می‌رسید که اوزبکان اراده تاخت و تاراج خراسان را دارند.» (اصفهانی، ۱۳۶۸: ۲۴۸)

درگیری جام

در سال ۱۰۴۶ ق. باری دیگر سپاهی از اوزبکان قصد حمله به مشهد کردند. در سبب این حمله آمده است که عبدالعزیزخان پس از ناکامی در حمله پیشین خود به خراسان و فرار در برابر امیرخان قورچی‌باشی، چون دریافت که امیرخان از خراسان رفته است، پیش از آنکه سردار جدید سیاوش‌بیگ قوللرآقاسی به جای وی به خراسان رسد، با لشگری بیش از ۳۰۰۰۰ نفر از اوزبکان وارد خراسان شد. اما چون امرای خراسان از راه احتیاط، مردم و اموال و حیوانات خود را به قلاع مستحکم و نواحی دور دست انتقال داده بودند، عبدالعزیزخان به مدت ۸ روز در جام اقامت گزید و نیروهای خود را به قصد غارت به نواحی مختلف خراسان به ویژه مشهد مقدس روانه کرد. اما در حوالی قریه سنگ‌بست از قرای مشهد، محمدسلطان چگنی حاکم سبزوار و یوسف‌سلطان غلام‌خاصه شریفه حاکم درون و چمشگزک که در مقدمه لشگر قزلباش بودند، با آنها درگیر جنگ شدند. سرانجام در این درگیری، سپاه اوزبک دچار شکست شد. الله‌پویردی‌بهادر و علی‌مرادبهادر از سرکردگان آنها گرفتار شدند، تعداد زیادی از نفرات سپاه کشته شدند و بقیه مجبور به فرار گردیدند. اما در اثر این لشگرکشی، خرابی بسیار به حوالی جام وارد آمد. شاه صفی برای امرایی که در این نبرد استقامت ورزیده بودند و دشمن را در مقصود خویش ناکام گذاشته بودند، «خلع

^۱ نیز اصفهانی، ۱۳۶۸: ۲۴۸. شاملو، ۱۳۷۱: ۱ / ۲۴۱.

فاخره» فرستاد و آنها را مورد نوازش قرار داد. (اصفهانی، ۱۳۶۸: ۲۴۹ / واله، ۱۳۸۰: ۲۵۷-۲۵۵ / استرآبادی، ۱۳۶۶: ۲۵۵ / وحید، ۱۳۸۳: ۲۸۳)

رابطه ایران و اوزبکان در سال‌های پایانی سلطنت شاه صفی، اگرچه دوستانه گذشت و برخی از خوانین اوزبک گاه‌به‌گاه با فرستادن سفیر و هدایا، مناسبات دوستی خود را با دربار ایران اظهار می‌داشتند، لیکن تحرکات پراکنده‌ای همچنان از جانب برخی سرداران اوزبک در مرزهای ایران انجام می‌گرفت. در سال ۱۰۴۹ق. یلنگتوش با گروهی از سپاه اوزبک به خراسان لشکر کشید و امرای خراسان در تدارک دفع این حمله مهیا شدند. خبر این حمله و آمادگی نیروهای دولت را پیش‌تر سیاوش‌بیک قوللرآقاسی سردار خراسان به دربار اطلاع داده بود. (اصفهانی، ۱۳۶۸: ۲۸۷) اسفندیارخان پادشاه اورگنج رابطه دوستانه خود را با دربار صفویه همچنان حفظ کرد؛ چنانچه در حوادث بیستم ربیع‌الثانی ۱۰۵۰ق. به سفیر او اشاره شده است که به اصفهان آمد و نامه و هدایای اسفندیارخان را از نظر شاه گذرانید. (همان، ۲۹۱ / واله، ۱۳۸۰: ۳۰۸) در همین روز، شاه صفی حکومت ماروچاق را که بارها آماج حملات اوزبکان واقع شده بود، به دوست‌علی سلطان زنگنه سپرد. (استرآبادی، ۱۳۶۶: ۲۵۹ / اصفهانی، ۱۳۶۸: ۲۹۱)

از جمله مسائل شایان ذکر در مناسبات شاه صفی و اوزبکان، آمدن امامقلی‌خان پادشاه ماوراءالنهر به ایران است که خبر لحظه به لحظه این سفر را مرتضی‌قلی‌خان حاکم مرو به دربار گزارش می‌کرد و از جانب شاه صفی نیز دستورات لازم برای استقبال و همراهی او صادر می‌شد. امامقلی‌خان در این سفر قصد داشت که با عبور از خاک ایران به زیارت خانه خدا مشرف گردد. وی که در این ایام دیگر نابینا شده بود، پیش از آهنگ سفر حج، برای اینکه در امور کشورش اختلالی رخ ندهد، ندرمحمدخان برادر کوچک‌تر خود را که والی بلخ بود، به بخارا دعوت کرد و امور سلطنت را به او سپرد. اما ندرمحمدخان به اغوای برخی از اوزبکان تصمیم گرفت که مانع از سفر امامقلی‌خان شود. از این رو، گروهی را در پی وی اعزام کرد. امامقلی‌خان از نقشه برادر آگاه شد و به مرتضی‌قلی‌خان بیگلربیگی مرو متوسل شد. اما با مرگ شاه صفی در ۱۰۵۲ق. به دستور شاه عباس دوم، رستم‌خان سپهسالار که در رأس نیروهای صفویه در نیشابور اقامت داشت، مأمور شد تا برای امامقلی‌خان - که در آن ایام در مشهد توقف کرده بود - آداب استقبال و مهمانداری را به جا آورد و او را به دربار بفرستد. شاه عباس دوم پس از پذیرایی شایسته از وی، اجازه ادامه سفر به او داد و

مخارج سفرش را نیز پرداخت. سپس خاندانقلی بیک یساول صحبت را با او همراه کرد که تا سرحد بغداد از آذوقه و علوفه و مایحتاج آنچه لازم باشد، برای امامقلی خان و همراهانش مهیا نماید. (اصفهانی، ۱۳۶۸: ۲۹۳-۲۹۱ و ۳۱۰-۳۰۹ / واله، ۱۳۸۰: ۳۸۸-۳۸۲ و ۳۰۷ / وحید، ۱۳۸۳: ۳۰۳ / شاملو، ۱۳۷۱: ۱/ ۲۷۵-۲۷۱ / ملاکمال، ۱۳۳۴: ۹۶)

در قصص الخاقانی، در سبب آمدن پادشاه ماوراءالنهر به ایران به این نکته اشاره شده است که او برای معالجه بیماری (کوفت) چشم به «بلاد ایران بهشت‌نشان» آمد و امید داشت که به کمک پادشاه ایران (شاه عباس دوم) باز به ترکستان بازگردد و بر تخت سلطنت قرار گیرد. (شاملو، ۱۳۷۱: ۱/ ۲۷۲) ظاهراً چون پس از مدتی، امیدش برای اعاده سلطنت روا نمی‌گردد، از این جاست که ذوق سفر حجاز گریبان‌گیر او می‌شود.

ندرمحمدخان والی بلخ نیز در سال‌های پایانی حکومت شاه صفی رابطه دوستانه خود را با او ادامه داد و سفرایی را نیز به دربار صفویه فرستاد. در شوال ۱۰۵۰ ق. محمدیوسف اتالیق را - که پیش‌تر هم به خدمت شاه عباس یکم رسیده بود - به عنوان سفیر به خدمت شاه صفی اعزام کرد. در محرم ۱۰۵۱ ق. نیز سفیران ندرمحمدخان، در شهر کاشان به حضور شاه ایران رسیدند و دوستی خود را اظهار کردند. (اصفهانی، ۱۳۶۸: ۲۹۴، ۲۹۸ / واله، ۱۳۸۰: ۳۱۴)

رویمر با اشاره به اینکه در دوره شاه صفی، بزرگ‌ترین ناآرامی در مرزهای شمال شرقی ایران جریان داشت، این دیدگاه را که استقبال شایان صفویان از امرای اوزبک که درگیر مشکلات داخلی بودند، به روابط خوب همسایگی بین دو دولت تفسیر شود، نادرست می‌داند. زیرا معتقد است که در این زمان نیز مانند گذشته، یعنی از آغاز حکومت صفوی به بعد و همچنین در سده ۱۱ هجری/ ۱۷ میلادی تهاجمات و تاخت و تازهای اوزبکان به ایران خاتمه نیافت. در دوران سلطنت شاه صفی، این تهاجمات با بیش از ۱۱ لشکرکشی اوزبکان به ایران به اوج خود رسید. گرچه اوزبکان مکرر به میزان وسیعی سپاه جمع‌آوری کردند (۲۰ یا ۳۰ هزار نفر گزارش شده است)، با این وصف این عملیات اغلب تاخت و تاز بود و گمان نمی‌رود آنها قصد تصرف خراسان را داشتند. در هر حال از این لحاظ به نتایج مهم دست نیافتند. (رویمر، ۱۳۸۰: ۳۷۷-۳۷۵)

تأثیر صلح زهاب در روابط شاه صفی و اوزبکان

از عواملی که در مناسبات ایران و عثمانی در عصر صفویه نقشی برجسته داشت، موقعیت ناحیه بین‌النهرین و به ویژه بغداد یا به تعبیری عراق عرب بود. وجود بقاع متبرکه متعدد شیعیان در شهرهای عراق عرب و آمد و رفت زائرین ایرانی به عتبات که غالباً با آزار و اذیت و سخت‌گیری‌های مرزداران عثمانی همراه بود، موجب اختلاف و دشمنی می‌شد. عشق و علاقه شیعیان ایرانی به زیارت بقاع متبرکه، عراق عرب را برای صفویه مهم ساخته بود و سعی داشتند که تسلط خود را بر بین‌النهرین و بغداد حفظ کنند. از این رو، در خلال دوره صفویه، بغداد بارها میان ایران و عثمانی دست به دست گشت و جنگ‌هایی بر سر تصرف آن بین دولتین انجام گرفت. پس از فتح ایروان توسط قوای ایران در ۱۰۴۰ق. تا سال ۱۰۴۸ق. دو دولت ایران و عثمانی در حال متارکه به سر می‌بردند و هیچیک از طرفین اقدامی علیه یکدیگر نکردند تا اینکه در این سال باری دیگر دو پادشاه در برابر هم قرار گرفتند. در این سال، سلطان مراد چهارم تصمیم گرفت به انتقام از دست دادن ایروان، مجدداً به خاک ایران حمله کند. به این قصد با نیروی مجهزی عازم فتح بغداد گردید و توانست آنجا را تصرف نماید، سلطان مراد سپس از ترس آنکه مبادا همچون قلعه ایروان، شاه صفی عزم تسخیر مجدد بغداد نماید، قصد بازگشت به جانب استانبول کرد و به شاه صفی پیشنهاد صلح داد که مشروح عملیات بغداد تا انعقاد صلح زهاب در منابع تاریخی این دوره آمده است. (اصفهانی، ۱۳۶۸: ۲۶۴-۲۵۹ / واله، ۱۳۸۰: ۲۳۵-۲۱۸ و ۲۷۳-۲۶۸)

سرانجام مذاکرات طرفین منجر به عقد معاهده زهاب (قصرشیرین) در سال ۱۰۴۹ق. / ۱۶۳۹م. گردید.^۱ معاهده صلح زهاب فصل جدیدی در مناسبات دو کشور گشود: به اختلافات و جنگ‌های پی در پی یکصد و پنجاه ساله دو دولت ایران و عثمانی خاتمه داد. خطوط مرزی دو دولت در اثر این معاهده مشخص شد و تکلیف سرزمین‌هایی که سال‌ها مورد اختلاف دو کشور بود، تعیین گردید. این صلح که به مدت یک قرن طول کشید، موجب شد تا یک دوره آرامش و امنیت مرزی پدید آید و مردم ایران بتوانند فارغ از درگیری و جنگ‌های مکرر به کار و فعالیت

^۱ برای نامه‌های متبادله، ر.ک: نوایی، ۱۳۶۰: ۴۲-۲۴.

کشاورزی و تولید بپردازند. شاه صفی و جانشینان وی همواره سعی داشتند که مناسبات دوستانه را با عثمانی حفظ کنند، لذا به هیأت‌های سفارت اروپایی که قصد ورود ایران به اتحادی علیه عثمانی‌ها را داشتند، پاسخ مثبت نمی‌دادند و از این منظر یکی از عوامل نزدیکی ایران و اروپا که همانا دشمنی مشترک با عثمانی بود، از بین رفت. سرگرمی عثمانی‌ها در جنگ با اروپا از سال ۱۰۵۰ ق. به بعد نیز منجر به آن شد که روابط با ایران به همین صورت مسالمت‌آمیز تا پایان صفویه ادامه یابد. صلح زهاب موجب شد که در دوره پایانی شاه صفی و بقیه ایام سلسله صفویه تا سقوط آن به دست افغانه در سال ۱۱۳۵ ق. دوره‌ای نسبتاً طولانی آرامش در مرزهای غربی ایران حاکم باشد و بین دو کشور جنگی رخ ندهد.

بی‌گمان برقراری صلح زهاب بین دولتین ایران و عثمانی و شروع یک دوره آرامش در مرزهای غربی کشور در شکل‌گیری چنین روند مسالمت‌آمیز در مناسبات ایران و اوزبکان نیز مؤثر بوده است. این معاهده از یک سوی اتحاد دیرینه اوزبکان و عثمانیان بر ضد ایران را متزلزل کرد و از دیگر سوی با متارکه جنگ در غرب، صفویان می‌توانستند نیروهای بیشتری را در مرزهای شمال شرق و در ولایت خراسان تدارک ببینند. در نتیجه این تحول اوزبکان ناگزیر در مناسبات خود با صفویه به کاهش دامنه ستیزه‌ها و افزایش رابطه دیپلماتیک روی آوردند. هرچه بود، اوزبکان با همه تلاشی که به کار بستند، نتوانستند خراسان را تصرف کنند و این ولایت همچنان در دست صفویان باقی مانده بود. شکست‌هایی که پیش‌تر شاه عباس یکم بر اوزبکان وارد کرده بود و مقاومت‌های سرداران شاه صفی در مرزهای شرقی در ناکامی اوزبکان در تصرف خراسان و دست کشیدن از رؤیاهای آغازین مؤثر افتاده بود. در پرتو همین شرایط جدید پس از صلح زهاب و فروکش کردن تهاجمات اوزبکان به خراسان بود که شاه صفی در آخرین سال حیاتش دستور تدارک لشگر سنگینی را از ایالات مختلف صادر کرد تا در خراسان گرد آیند، به قصد آنکه قندهار را از چنگ مغولان (گورکانیان) هند بازپس گیرد. هرچند که در اثنای همین لشگرکشی، در کاشان درگذشت و این مهم پس از او به دست پسرش شاه عباس دوم تحقق یافت. (اصفهانی، ۱۳۶۸: ۲۹۳ / واله، ۱۳۸۰: ۳۱۴-۳۱۳ / شاملو، ۱۳۷۱: ۱ / ۲۵۸)

نتیجه‌گیری

مناسبات صفویه و اوزبکان از همان آغاز سده دهم هجری با درگیری شییک‌خان و شاه اسماعیل یکم به شکل ستیزه و دشمنی و رابطه‌ای نظامی شکل گرفت و تا اواخر سده یازدهم هجری ادامه یافت. تجاوزات شییک‌خان به قلمرو مورد نظر شاه اسماعیل و خشونت‌های او در کشتار مردم و اقدامات مذهبی شاه اسماعیل در ترویج تشیع، دشمنی دو طرف را نسبت به یکدیگر دامن زد و حمایت همسایه غربی صفویه، یعنی عثمانیان از اوزبکان این رابطه ستیزه‌جویانه را تشدید کرد. یورش‌های مداوم اوزبکان به خراسان در اواخر حیات تیموریان و در دوره صفویه خسارات زیادی را به خراسان وارد کرد، اما صفویان توانستند از طریق مقابله با تهاجمات اوزبکان، این ایالت را در حاکمیت خود حفظ کنند و مرزهای‌شان با اوزبکان را به حدود جیحون برسانند. سلطنت شاه صفی نیز در تداوم همین روابط نظامی و به‌عللی که ریشه در گذشته مناسبات دو دولت داشت، با تهاجمات متعدد و فشارها و دستبردهای اولیه اوزبک‌ها به خراسان آغاز شد و خسارات چشمگیری به طرفین وارد آورد. از همین روی یکی از اشتغالات شاه صفی پرداختن به این همسایه ناآرام و دفاع از مرزهای شرقی کشور بود. اما به تدریج از یک سو با اقدامات حکام خراسان و حضور سرداران نظامی با قشون آماده در آن ولایت و از دیگر سوی اختلافات داخلی اوزبکان بر سر قدرت و نیز تأثیر صلح بین شاه صفی و عثمانی بر نوع مناسبات اوزبکان با صفویه، این روابط نظامی به دوستی و آرامش تبدیل شد و التهاب آغازین ولایت خراسان فروکش کرد. با وجود این به سبب نوع رابطه دو دولت که رابطه‌ای نظامی بود، روابط اقتصادی و فرهنگی بین صفویان و اوزبکان چندان گسترش نیافت. در این دوره، طرفین حتی تمایلی چشمگیر برای تبادل سفرا و فرستاده به دربار یکدیگر نشان نمی‌دادند. برخوردهای نظامی هر دو طرف، خشونت‌آمیز و همراه با خونریزی و کشت و کشتار بود. نتیجه این جنگ‌های خونین، تثبیت قلمرو دو دولت در همان حدود سابق بود؛ بدین معنا که اوزبکان در خراسان توان مقابله با صفویان را نداشتند و پادشاهان صفوی نیز وارد ماوراءالنهر نمی‌شدند. تعصب شدید اوزبکان به مذهب تسنن مانع از پذیرش یک پادشاه شیعه می‌شد، اما ضرورت‌هایی که ناشی از وضعیت داخلی اوزبکان از یک طرف و اوضاع شاه صفی از طرف دیگر بود، این دو همسایه متخاصم را به سوی نوعی همجواری مبتنی بر آرامش و احتیاط سوق داد.

منابع و مأخذ

- احمد فریدون توقیعی (معروف به فریدون بیگ) (۱۲۷۴ ق.)، *منشآت السلاطین*، ج ۲، چاپ استانبول.
- استرآبادی، حسن بن مرتضی حسینی (۱۳۶۶)، *از تاریخ سلطانی*، (از شیخ صفی تا شاه صفی) چاپ دوم، به اهتمام: احسان اشراقی، تهران: انتشارات علمی.
- اشرفی، احمد، «تعامل عثمانی و اوزبکان اوایل عصر صفوی و پی‌آمدهای آن»، *پژوهش‌نامه تاریخ اسلام*، سال سوم، شماره دهم، تابستان ۱۳۹۲، صص ۵۴-۳۵.
- اصفهانی، محمد معصوم بن خواجگی (۱۳۶۸)، *خلاصة السیر*، *تاریخ روزگار شاه صفی صفوی*، به کوشش: ایرج افشار، تهران: انتشارات علمی.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان (۱۳۶۴)، *تاریخ منتظم ناصری*، ج ۲، به تصحیح: محمداسماعیل رضوانی، تهران: دنیای کتاب.
- افوشته‌ای نطنزی، محمود بن هدایت‌الله (۱۳۷۳)، *نقاوة الآثار فی ذکر الاخیار*، چاپ دوم، به اهتمام: احسان اشراقی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- بیانی، خانابا (۱۳۵۳)، *تاریخ نظامی ایران دوره صفویه*، تهران: انتشارات ستاد بزرگ ارتشستاران.
- ترکمان، اسکندربیک و محمدیوسف واله اصفهانی (۱۳۱۷)، *ذیل تاریخ عالم‌آرای عباسی*، به تصحیح: سهیلی خوانساری، تهران: کتابفروشی اسلامیه.
- تفرشی، میر محمدحسین الحسینی (۱۳۸۸)، *مبادی تاریخ زمان نواب رضوان مکان (شاه صفی)*، *ضمیمه تاریخ شاه صفی*، تألیف: ابوالمفاخر بن فضل‌الله الحسینی سوانح‌نگار تفرشی، با مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محسن بهرام‌نژاد، تهران: مرکز نشر میراث مکتوب.
- جنابدی، میرزا بیگ بن حسن حسینی (۱۳۷۸)، *روضه‌الصفویه*، به اهتمام: غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- حاجیان‌پور، حمید، «روابط ایرانیان و اوزبکان در دوره شاه طهماسب صفوی»، *مجله مطالعات و پژوهش‌های تاریخی* دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، دوره دوم، شماره ۱۸ و ۱۹، پاییز و زمستان ۱۳۷۸، صص ۶۰-۳۵.
- _____ «روابط سیاسی و مذهبی ایرانیان و اوزبکان در دوره شاه اسماعیل صفوی»، *کیهان اندیشه*، شماره ۷۸، خرداد و تیر ۱۳۷۷، صص ۶۳-۴۲.
- _____ «تأثیر روابط عثمانی و اوزبکان بر حیات دولت صفوی»، *تاریخ در آینه پژوهش*، سال ۵، شماره اول، بهار ۱۳۸۷، صص ۶۲-۳۹.

- خواندامیر، امیر محمود (۱۳۷۰)، **تاریخ شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی**، با تصحیح و تحشیه: محمدعلی جراحی، تهران: نشر گستره.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین حسینی (۱۳۶۳)، **تاریخ حبیب‌السیر فی اخبار افراد بشر**، ج ۴، چاپ سوم، به تصحیح: محمد دبیرسیاقی، تهران: انتشارات خیام.
- دوغلان، میرزا محمدحیدر (۱۳۸۳)، **تاریخ رشیدی**، به تصحیح: عباسقلی غفاری فرد، تهران: مرکز نشر میراث مکتوب.
- راقم سمرقندی، میرسید شریف (۱۳۸۰)، **تاریخ راقم**، به کوشش: منوچهر ستوده، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- روملو، حسن بیگ (۱۳۸۴)، **احسن‌التواریخ**، ج ۳ و ۲ (دوره ۳ جلدی) با تصحیح و تحشیه: عبدالحسین نوایی، تهران: انتشارات اساطیر.
- رویمر، هانس روبرت (۱۳۸۰)، **ایران در راه عصر جدید: تاریخ ایران از ۱۳۵۰ تا ۱۷۵۰**، ترجمه: آذر آهنچی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- سرور، غلام (۱۳۷۴)، **تاریخ شاه اسماعیل صفوی**، ترجمه: محمدباقر آرام و عباسقلی غفاری فرد، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- سوانج‌نگار تفرشی، ابوالمفاخر بن فضل‌الله الحسینی (۱۳۸۸)، **تاریخ شاه صفی (تاریخ تحولات ایران در سال‌های ۱۰۵۲-۱۰۳۸ ق.)**، با مقدمه تصحیح و تعلیقات: محسن بهرام‌نژاد، تهران: مرکز نشر میراث مکتوب.
- سیوری، راجر (۱۳۷۲)، **ایران عصر صفوی**، ترجمه: کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز.
- شاملو، ولی‌قلی بن داودقلی (۱۳۷۱)، **قصص‌الخاقانی**، ج ۱، به تصحیح: حسن سادات ناصری، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- شیرازی نویدی، عبدی بیگ (۱۳۶۹)، **تکمله‌الخبار**، به تصحیح: عبدالحسین نوایی، تهران: نشر نی.
- غفاری قزوینی، قاضی احمد (۱۳۴۲)، **تاریخ جهان آرا**، دیباچه حسن نراقی، تهران: انتشارات حافظ.
- غفاری فرد، عباسقلی (۱۳۷۶)، **روابط صفویه و اوزبکان (۱۰۳۱-۹۱۳ ق.)**، تهران: وزارت امور خارجه.
- قزوینی، ابوالحسن (۱۳۷۶)، **فوائد‌الصفویه**، به تصحیح و حواشی: مریم میراحمدی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- قزوینی، یحیی بن عبدالطلیف (۱۳۸۶)، **لب‌التواریخ**، به تصحیح: میرهاشم محدث، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

- قطغان، محمدیار بن عرب (۱۳۸۵)، **مسخرالبلاد "تاریخ شیبانیان"**، به تصحیح: نادره جلالی، تهران: مرکز نشر میراث مکتوب.
- قمی، قاضی احمد حسینی (۱۳۸۳)، **خلاصه التواریخ**، ج ۱، به تصحیح: احسان اشراقی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- گروسه، رنه (۱۳۶۸)، **امپراطوری صحرانوردان**، چاپ سوم، ترجمه: عبدالحسین میکرده، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ملا کمال (۱۳۳۴)، **تاریخ ملاکمال**، به تصحیح: ابراهیم دهگان، اراک: مطبعه فروردین.
- منجم، جلال‌الدین محمد (۱۳۶۶)، **تاریخ عباسی یا روزنامه ملاجلال**، به کوشش: سیف‌الله وحیدنیا، [تهران]: انتشارات وحید.
- منشی قزوینی، بوداق (۱۳۷۸)، **جواهرالخبار**، با مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محسن بهرام‌نژاد، تهران: مرکز نشر میراث مکتوب.
- منشی، اسکندربیگ (۱۳۷۷)، ج ۱ و ۲ (دوره ۳ جلدی)، **تاریخ عالم‌آرای عباسی**، به تصحیح: محمداسماعیل رضوانی، تهران: انتشارات دنیای کتاب.
- منشی، محمدیوسف (۱۳۸۰)، **تذکره مقیم‌خانی**، با مقدمه، تصحیح و تحقیق: فرشته صرافان، تهران: میراث مکتوب.
- [ناشناس] (۱۳۶۳)، **عالم‌آرای صفوی**، چاپ دوم، به کوشش: یدالله شکری، تهران: انتشارات اطلاعات.
- [ناشناس] (۱۳۶۴)، **جهانگشای خاقان (تاریخ شاه اسماعیل)**، به کوشش: الله‌داتا مضطر، اسلام‌آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- [ناشناس] (۱۳۸۴)، **عالم‌آرای شاه اسماعیل**، با مقدمه و تصحیح: اصغر منتظرصاحب، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- نوایی، عبدالحسین (۱۳۶۰)، **اسناد و مکاتبات سیاسی ایران از سال ۱۰۳۸ تا ۱۱۰۵ق.** تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- _____ (۱۳۶۸)، **شاه اسماعیل صفوی (مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی)**، چاپ دوم، تهران: انتشارات ارغوان.
- _____ (۲) (۱۳۶۸)، **شاه طهماسب صفوی (مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی)**، چاپ دوم، تهران: انتشارات ارغوان.
- نوایی، عبدالحسین و عباسقلی غفاری‌فرد (۱۳۸۱)، **تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوران صفویه**، تهران: انتشارات سمت.

- واله اصفهانی، محمدیوسف (۱۳۷۲)، **خلدبرین**، به کوشش: میرهاشم محدث، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- واله قزوینی اصفهانی، محمدیوسف (۱۳۸۰)، **ایران در زمان شاه صفی و شاه عباس دوم (خلدبرین)**، با تصحیح، تعلیق و توضیحات: محمدرضا نصیری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- وحید قزوینی، میرزا محمدطاهر (۱۳۸۳)، **تاریخ جهان آرای عباسی**، با مقدمه، تصحیح و تعلیقات: سعید میرمحمدصادق، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- هدایت، رضاقلی خان (۱۳۸۰)، **روضه الصفای ناصری**، ج ۸، با تصحیح و تحشیه: جمشید کیان فر، تهران، انتشارات اساطیر.